

فهرست

مقدمه	۱
بند ۱ [خطبه]	۳۷
ترجمه	۳۷
شرح	۳۸
بند ۲ [انگیزه تألیف حکمة الإشراف]	۴۱
ترجمه	۴۲
شرح	۴۲
بند ۳ [طریق تفکر در حکمة الإشراف]	۴۹
ترجمه	۴۹
شرح	۵۰
بند ۴ [علم الأنوار]	۵۷
ترجمه	۵۸
شرح	۵۹
بند ۵ [مراتب حکیمان]	۸۱
ترجمه	۸۲
شرح	۸۳
بند ۶ [مخاطبان حکمة الإشراف]	۹۷
ترجمه	۹۸

شرح ۹۹

منابع ۱۱۵

نمايه‌ها ۱۲۱

مقدمه

کتاب حاضر شرح و ترجمه مقدمه حکمة الإشراق شهاب الدین سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ ق) است. این اثر اصلی‌ترین کتاب اوست و تفاوت آن با دیگر نوشته‌های وی در طرح اصول فلسفه اشراق است. مواجهه او با عالم مثال در حکمة الإشراق جزو اصول اندیشه او بوده و در نوشته‌های رمزی و تمثیلی خود تنها به جنبه کاربردی آن نظر کرده است. همچنین رهیافت به تفکر ایرانی-اسلامی از شاخصه‌های اندیشه فلسفی در این کتاب است. سهروردی در این نوشته نظام فرشته‌شناسی ایران و اسلام را به یکدیگر نزدیک کرده و به طور دقیق مرز تفکر خود را با معارف نوافلاطونیان نشان داده و کوشیده تا فلسفه اشراق را بر اساس نوآوری‌های خود طرح کند.

حکمة الإشراق ناظر به درک عقلانی سهروردی از نور به عنوان شالوده هستی است. مقاله دوم آن، که مشتمل بر مباحث نورشناسی فلسفی و اشراقی است، این ادعا را تأیید می‌کند و بدون درک تمایز حکمة الإشراق از دیگر نوشته‌های وی اهمیت آن پدیدار نمی‌گردد. به علاوه بار معنوی فلسفه اشراق بر این اثر بنا شده و لذا نمی‌توان به راحتی تفکر سهروردی را در دیگر نوشته‌های او به‌ویژه آثار رمزی و تمثیلی جستجو کرد. بنابراین، پیش از بررسی محتوای حکمة الإشراق، نظر به تمایز آن با دیگر نوشته‌های سهروردی ضروری است.

زمینه اساسی اندیشه سهروردی در حکمة الإشراق تبیین جهان‌شناسی حکمت ایران باستان در پیوند با نظر عقلانی به هستی در سنت فلسفه اسلامی است. اهتمام ویژه او به این تقریب برای نخستین بار اتفاق افتاد و نظریه‌پردازی در این زمینه

موجب اهمیت آن گردید. اینکه سهروردی در این تقریب تا چه اندازه موفق بوده، نیازمند بررسی اصول فلسفه اوست، اما باید گفت که وی اندیشه اصلی خود را در این اثر طرح کرده زیرا تنها در این نوشته و البته پس از فارابی (۲۶۰-۳۳۹ ق)، به عنوان نخستین متفکر سنت فلسفه اسلامی محسوب می‌شود که فلسفه تطبیقی را به معنای امروزی آن طرح کرده است. جمع نظر عقلی و اشراقی به هستی در ایران و اسلام اهتمام ویژه او در این کتاب است.

سهروردی، بر اساس حکمة الإشراف، إحیاگر حکمت ایران باستان است و این موفقیت را در پرتو تعالیم عقلی و شهودی فلسفه اسلامی به دست آورده است. تنها متفکری که در میان فیلسوفان مسلمان این رهیافت را جدی گرفت او بود. این اهتمام در حکمة الإشراف نمایان شد؛ زیرا با تألیف آن، قرائت ویژه‌ای از آرای متفکران مسلمان قبل از خود یعنی فارابی و ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ق) به دست داد. شیوه نظریه‌پردازی او در این اثر منتج به ربط معنوی نمادهای اشراقی و شهودی ایران کهن با پاره‌ای از آرای فلسفی در عهد میانی فلسفه اسلامی گردید. بنابراین بدون حکمة الإشراف نمی‌توان به درک این سخن سهروردی که خود را إحیاگر حکمت ایران باستان دانسته نائل گردید.

قصد واقعی سهروردی در تألیف حکمة الإشراف ناظر به ایران به طور مطلق نبوده و به تداوم سنت فلسفه اسلامی اندیشیده است. مع‌هذا می‌خواست بر اساس عالم مثال به بازآفرینی نمادهایی پیردازد که وجه اشتراک آن در تفکر اسلام و ایران موجب تقریب آن دو شده است. این اهتمام منجر به إحیای حکمت ایران باستان شد و نشان داد که طریق تفکر فلسفه اشراق برگرفته از حکمت ایران باستان و میراث فلسفه اسلامی، به‌ویژه کوشش‌های فکری فارابی و ابن سینا، بوده است. در واقع جانب شرقی و غربی تاریخ فلسفه در حکمة الإشراف سهروردی هویدا گشت زیرا سهروردی تلاش کرد تا معارف مشترک هر دو حوزه را در تفسیر اشراق مشتمل بر یک غایت کند. لذا حکمة الإشراف ناظر به تفسیر جهان‌شناسی مبتنی بر نور و نیز ناظر به فرهنگ فکری ایران و اسلام است.

برخلاف پاره‌ای از تفاسیر معاصر، به‌ویژه آرای مستشرقان، حکمة الإشراف

مروج فلسفه نور در فرهنگ زردشتی نبوده، اما به معارف آن نظر داشته است. دین زردشت مبتنی بر توحید و یگانگی خداوند است و در فرهنگ دینی آن، ظلمت مقابل نور نیست تا از این رو به ثویت آن رأی داده شود. حکمة الإشراق نظر به غایت نور در فرهنگ دینی ایران کهن داشته و تساوق معنوی آن با اسلام موجب ظهور فلسفه اشراق گردیده است. در عهد فلسفه اسلامی، تفسیر سهروردی از این وحدت بی نظیر بوده و از این حیث حکمة الإشراق از منابع دوران ساز در تاریخ فلسفه اسلامی محسوب می شود. البته غایت اصلی آن، به گونه ای که در نسب نامه معنوی سهروردی طرح شده، قلمرو اسلام و ایران را هم درنور دیده، اما با نگاهی اجمالی می توان گفت سهروردی با تألیف حکمة الإشراق قصد داشته معارف فلسفی عصر خود را بر اساس اشراق به وحدت برساند.

نگاه عمیق به محتوای حکمة الإشراق، به ویژه در مقدمه آن، نشان می دهد که سهروردی نظر به وحدت معارف ایران، اسلام و شیعه داشته است. سخن او درباره مقام معنوی امام برخلاف تفاسیر رایج کلامی و عرفانی بوده و از اصطلاح «قطب» استفاده کرده است. تلاش برای عرفانی جلوه دادن فلسفه اشراق از این طریق صورت گرفت در حالی که سهروردی با تألیف حکمة الإشراق قصد ترویج عرفان نداشت زیرا این اثر کاملاً فلسفی است و محتوای آن نیز در نسبت با فلسفه او قابل تفسیر خواهد بود. حتی نظریه «اسلام ایرانی» از این وحدت نظر سهروردی قابل استنباط نیست زیرا در حکمة الإشراق به دنبال طرح جهان شناسی اشراقی بوده و نمی توان تلاش وی را به جز این معطوف ساخت.

تلاش عقلی مؤسس فلسفه اشراق بیش از جمع ادیان و تمدن ها کوشش برای طرحی بدیع در جهان شناسی فلسفی است. هدایت این کوشش به حوزه های غیر فلسفی موجب نفی میراث عقلی و شهودی ایرانیان مسلمان می گردد. شاید بتوان، بر اساس طریق تأویل و پدیدارشناسی، گونه ای درک ناظر به پدیدار اسلام ایرانی را در حکمة الإشراق بررسی کرد، اما نمی توان غایت تألیف آن را اسلام ایرانی دانست. تعیین قلمرو چنین معنایی برای حکمة الإشراق نیاز به مطالعات گسترده در حوزه های مختلف فرهنگی و تمدنی دارد و در صورت طرح این فرض، تلاش فلسفی

سهروردی به عنوان جزوی از آن قرار می‌گیرد در حالی که نظر او در حکمة الإشراف ناظر به تداوم فلسفه اسلامی است.

حکمة الإشراف نیاز قرون میانی تاریخ فلسفه اسلامی بوده است. ربط آن با هرگونه معنویت برآمده از معارف اقوام و ادیان، منعزل ساختن آن از سنت فلسفی خود است. این تفسیر شایع درباره حکمة الإشراف متداول است و به طرز شگفت‌انگیزی غالب شده است. اشراق طرح شده در این کتاب مسبوق به رویدادهای غیرفلسفی نیست. اهتمام سهروردی به معنویت ایران و اسلام و جمع آن با معارف شیعه دست‌کم در مقدمه آن هویداست، اما نیل به آن جز به همراهی فلسفی با او میسر نمی‌گردد. میراث حکمت مشاء نمی‌توانست نیاز عهد میانی تاریخ فلسفه اسلامی را پاسخ دهد و لذا سهروردی با تألیف حکمة الإشراف به این نیاز پاسخ داد.

تأویل حلقه پیوند معارف حکمة الإشراف است. تأویل نزد سهروردی هم‌معنا با فلسفه بوده و با نمونه مشابه و رایج آن درباره تأویل کتب مقدس متفاوت است. او در حکمة الإشراف با تأویل به توحید رفته است. نگرش وی در تمام مراحل تألیف این کتاب ناظر به توحید بوده و به خدای اسلام و ایران، یعنی نور، نظر داشته است. سهروردی در حکمة الإشراف به گونه‌ای از فلسفه نظر داشته تا تفکر وی را در درک اشراقی از جهان یاری کند. او تأویل را بدین سبب انتخاب کرد تا از سنت تاریخ فلسفه و درک عقلی از هستی دور نگردد.

حکمة الإشراف فلسفه اسلامی را از غربت غربی یونانی خارج کرد زیرا سهروردی می‌خواست گونه‌ای فلسفه شرقی را به عنوان تداوم فلسفه اسلامی طرح کند و این کار عظیم را با تألیف حکمة الإشراف آغاز کرد و باید تلاش می‌کرد تا تمایز خود را از متفکران یونان به ویژه افلاطون (۳۴۷-۴۲۷ ق.م) و ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق.م) نشان دهد. تعیین فلسفه اشراق تنها در این صورت میسر بود.

حکمة الإشراف، ضمن نقد ارسطو، تمایز خود را از افلاطون به‌ویژه در تفاوت عالم مثال و عالم مُثُل نشان داده و تلاش سهروردی نیز برای حفظ مرز حکمت ایران باستان و میراث فلسفه اسلامی متمرکز گردید. مع‌هذا حکمة الإشراف مرز معرفتی فلسفه یونان و ایران باستان را معلوم کرد. از حیث محتوا نیز مشتمل بر

دانست اگرچه بخش قابل توجهی از مطالب مربوط به آن ناظر به انسان است، اما انگیزه سهروردی از ترسیم آن به تبیین فلسفی مقام انسان بازنمی‌گردد. اساس مواجهه او در حکمة الإشراق هستی‌شناسی اشراقی بوده و این انگیزه غالب بر تمام مسائل آن است. بنابراین معنای اشراق با مفاهیم مشابه آن متفاوت بوده و از این روست که سهروردی در ترسیم فلسفه اشراق مدعی طرح آرای بدیع است.

اشراق در حکمة الإشراق موجب تمایز تاریخ فلسفه اسلامی به دو بخش مشائی و اشراقی نشده است. تاریخ فلسفه اسلامی سراسر اشراقی بوده و حکیمان پیش از سهروردی به‌ویژه ابن سینا از این مزیت برخوردار بوده‌اند. سهروردی بخشی از حیات خود را به جستجوی حکمة المشرقیة ابن سینا گذراند و قصد داشت اشراقی بودن او را اثبات کند و حتی اگر به تفسیر ابن سینا از اشراق دست می‌یافت باز هم به دنبال طرحی نو از اشراق بود تا فلسفه اشراق را بر آن استوار کند. تفاوت حکمة المشرقیة و حکمة الإشراق گویای تمایز ابن سینا و سهروردی است، اما این تفاوت موجب ردّ نظر سهروردی نمی‌شود که ابن سینا حکیم اشراقی است و در حکمة المشرقیة مواجهه اشراقی با هستی داشته است.

نسبت حکمة المشرقیة و حکمة الإشراق تعیین‌کننده وضعیت تفکر در تاریخ فلسفه اسلامی است. این دو نوشته در اشراق وحدت دارند، اما به حسب نوع مواجهه ابن سینا و سهروردی از یکدیگر متمایزند. به‌رغم این اختلاف، هر دو منبع به تفسیر هستی بر اساس اشراق نظر داشته که این مبحث شامل فیض و صدور نیز می‌شود. رهیافت هر دو کتاب برگرفته از پژوهش‌های عقلی بوده و از معارف دینی متأثر نیست. البته پاره‌ای از آن معارف این پژوهش‌ها را تأیید می‌کند، اما نمی‌توان آن را مبنای برهان‌هایی دانست که ابن سینا و سهروردی برای تبیین نظریه اشراق در فلسفه اسلامی وضع کرده‌اند. به هر حال، نسبت حکمة المشرقیة و حکمة الإشراق مبین وضعیت عمومی تفکر در طول تاریخ فلسفه اسلامی بوده و خود را در ادوار مختلف نمایان کرده است. جمع این دو تفکر در حکمت متعالیه ملاصدرا (۹۷۹-۱۰۵۰ ق) پدیدار گردید و می‌توان آن را جامع نظریه اشراق نزد ابن سینا و سهروردی دانست.

از بارزترین خصوصیات اشراق نظر به جمع حکمت عملی و نظری است. این ویژگی نزد سهروردی تا اندازه‌ای به عرفان نزدیک شد و شاید با نظر به این بخش از تفکر اوست که فلسفه اشراق را تفسیر عرفانی کرده‌اند. بسط حکمت عملی و نظری در ابن سینا نیز این‌گونه بوده، اما او مراقب خلط میان عرفان و فلسفه بود و بیش از سهروردی کوشید تا حریم این دو حفظ شود. سهروردی در حکمة الإشراف کسی را حکیم دانسته که ضمن پژوهش عقلی، دارای تجربه‌های عمیق معنوی برآمده از حکمت عملی هم باشد. ابن سینا از رهگذر طرح اشراق در نوشته‌های خود تنها به گزارش اهمیت این تجربه‌ها و مواجید پرداخته، اما سهروردی مخاطب خود را ملزم به رعایت آن کرده است. به هر حال، از بارزترین خصوصیات اشراق، نظر به جمع حکمت عملی و نظری است که هر دو جنبه نزد ابن سینا از اهمیت ویژه برخوردار بوده است.

سهروردی در حکمة الإشراف جمع تعقل و اشراق را به تالّه مربوط کرده است. البته منظور او از الهیات ناظر به حوزه معرفتی در تقسیم علوم نیست بلکه در این رهیافت نظر به الهی شدن انسان داشته است. پاره‌ای از آرای ابن سینا و حتی فارابی این پیشینه را تأیید می‌کند، اما تقریر سهروردی موجب گردید تا سخن وی متمایز از حکیمان پیشین گردد. تالّه در حکمة الإشراف مبنای نظر به انسان بوده و ذیل هستی‌شناسی اشراقی قرار گرفته است. تلاش سهروردی در این مبحث ناظر به اجتناب از انسان‌شناسی عرفانی است. او به دنبال تقریری از نسبت انسان و اشراق بود تا بحث ناظر به آن را از قلمرو فلسفه خارج نکند. با این تمهیدات در حکمة الإشراف مسأله اشراق به تالّه مربوط گردید و سهروردی آن را به انسان‌شناسی پیوند داد.

ابن سینا و سهروردی معرفت اشراقی را ذیل اشراق دانسته‌اند. معرفت اشراقی ناظر به درک هستی‌شناسی انسان، و تالّه از بارزترین جلوه‌های آن است. انسان الهی در حکمة الإشراف دارای معرفت اشراقی است. مراحل از این معرفت برگرفته از تهذیب و سلوک است. این تقریر تا پیش از سهروردی ذیل بصیرت قابل طرح بود، اما وی آن را گسترش داد و به معرفت اشراقی تبدیل کرد. به هر حال، ابن سینا

و سهروردی معرفت اشراقی را ذیل مبحث اشراق دانسته و در آن، عقل و شهود را آمیخته‌اند.

تفسیر سهروردی از اشراق تنها در حکمة الإشراف طرح شد و دیگر نوشته‌های او تنها متأثر از این تمایل است. انگیزه اصلی از طرح اشراق در این اثر مشتمل بر جهان‌شناسی وی بود و کوشید تا معنای عقلی آن را به گونه‌ای طرح کند که متفاوت با معنای متداول اشراق باشد. لذا تقریر خاص او از اشراق برای نخستین بار طرح شد زیرا جهان‌شناسی اشراقی تا قبل از آن معنا و مفهوم نداشت و غلبه رویکردهای عرفانی تداعی‌کننده معنای اشراق بود. به علاوه اشراق با دیگر اصطلاحات متداول در فلسفه سهروردی مترادف نیست زیرا او قصد داشت تا آن را در قلمرو گسترده‌تری از اصطلاح فلسفی طرح و تفسیر کند. لذا تفسیر خاص وی از معنای اشراق تنها در حکمة الإشراف طرح گردید.

مقام تاریخی حکمة الإشراف در منابع مشابه دیده نمی‌شود. سهروردی در زمانی این اثر را نوشت که معنای قرآنی ملکوت و نیز بحث‌های فلسفی مربوط به عالم مثال، غالب بر رویدادهای ادوار مختلف تاریخ فلسفه اسلامی بود. این ادعا مبین نوع نیاز فکری قرون میانی فلسفه اسلامی به حکمة الإشراف است. تلاش سهروردی ناظر به اتصال حکمة الإشراف به سنت تاریخی پیش از خود یعنی فلسفه ابن سینا و فارابی بود. بنابراین مقام تاریخی حکمة الإشراف در منابع مشابه دیده نمی‌شود زیرا آن منابع فاقد ویژگی‌های تاریخی حکمة الإشراف است.

بررسی تطبیقی نور در حکمة الإشراف مبین ابداع سهروردی است. در عالم اسلام شباهت پاره‌ای از آرای کلامی و عرفانی و نیز سخن برخی از مفسران قرآن کریم به طور کلی متفاوت با رهیافت سهروردی به مسأله نور است. عده‌ای از محققان مبحث نور در مشکوٰة الأنوار غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ق) را شبیه مبانی طرح آن در حکمة الإشراف دانسته‌اند. تفاوت این دو متن مانند تفاوت عقل و نقل است. نوشته غزالی به معارف قرآنی و در حوزه نقل تعلق دارد، اما حکمة الإشراف فلسفی بوده و به دومین حوزه فلسفی در جهان اسلام یعنی فلسفه اشراق متعلق است. سنت تفسیر این دو متن نیز مبین هویت محتوایی آن دو است. بنابراین بررسی تطبیقی نور در حکمة الإشراف

مبین ابداع آرای فلسفی سهروردی است و بررسی مقایسه‌ای محتوای آن با متون و معارف مشابه در قلمرو علوم دینی در اسلام این ادعا را اثبات می‌کند. نسبت اشراق با دیگر علوم نیز بدون نظر به حکمة الإشراق ممکن نیست. سهروردی در تألیف این کتاب قصد داشت اشراق را به عنوان حوزه‌ای از دانش بشری طرح کند. امروزه اشراق اگرچه از حیث اصطلاح، میراثی قابل بررسی در منابع عهد اسلامی دارد، اما غلبه مفهوم فلسفی اشراق که به اهتمام سهروردی و با تألیف حکمة الإشراق صورت گرفت تا اندازه زیادی اشراق را از اصطلاح به حوزه‌ای فلسفی تبدیل کرده است. سهروردی معرفت اشراقی را با دیگر علوم به ویژه کلام و عرفان معلوم کرد و شاید این نیاز از انگیزه‌های او برای تدوین چنین نوشته‌ای بوده است.

حکمة الإشراق متن نوافلاطونی-اسلامی نیست. تصور برخی از مفسران معاصر سهروردی ناظر به اتکاء معارف حکمة الإشراق به اندیشه‌های نوافلاطونیان است. این تصور صحیح نیست زیرا مقایسه مختصر آن با نوشته‌های برجای مانده از نوافلاطونیان به ویژه فلوطین (۲۰۴-؟-۲۷۰؟ ق.م) نشان می‌دهد که سهروردی در حکمة الإشراق به دنبال طرح هستی‌شناسی اشراقی بوده، اما معارف نوافلاطونیان ناظر به انسان‌شناسی عرفانی و باطنی است. معارف نوافلاطونیان گونه‌ای حکمت عرفانی است. بنابراین، اساس نظریه اشراق در حکمة الإشراق متفاوت با تمایلات عرفانی و باطنی نوافلاطونیان است.

سهروردی در حکمة الإشراق افلاطونی نیست، اما نظر به آرای او دارد. وی اگرچه به گفته خود، ارسطو را در خلسه شهود کرده، اما تفسیری که از این گفتگو طرح کرد کاملاً افلاطونی است. این مواجبه به سبب قرابت فلسفه اشراق با ساختار تفکر افلاطون بوده و بدان معنا نیست که سهروردی افلاطون عالم اسلام است. این سخن ترفیع مقام سهروردی محسوب می‌شود، اما در جوهره آن نظر به ماهیت یونانی فلسفه اسلامی دارد و از جمله اشتباهات بزرگ تاریخی است که به طور مدام در بررسی ماهیت فلسفه اسلامی طرح می‌شود. حکمة الإشراق از قلمرو فلسفه یونان به ویژه اندیشه‌های ارسطو فراتر رفت و با نقد مبحث تعریف نزد ارسطو نشان